

**Predigt am Pfingstsonntag, 31.5.2020,  
Erlöserkirche Düsseldorf (SELK)  
Pfr. Gerhard Triebe**

**Johannes 14,23:  
انجيل يوحنا باب ۱۴ آيه ۲۳**

۲۳ عیسی رو به شاگردانش گفت، اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.

پنطیکاست - اعضای گرامی واقعا پنطیکاست چه عیدی است؟ ابتدا من از نزول روح القدس و بنیان کلیسا صحبت کردم. اما هیچ یک از این موارد به بدرستی روشن نیست. و به نوعی همه چیز بسیار دور است. این کلیسا اکنون تقریباً ۲۰۰۰ سال قدمت دارد و این وقایعی، که در پنطیکاست به آن اشاره شده است، برای ما نیز بسیار عجیب است. این بهترین راه برای جشن گرفتن پنطیکاست با نگاهی پرشکوه به گذشته طلایی و آهی بسیار جانکاه است: "آن روزها چه روزهایی بودند!"

از آنچه عیسی در اینجا به ما می گوید، من می خواهم که پنطیکاست را با يك دید متفاوت از شما جشن بگیرم. زیرا در این پنطیکاست، این یک داستان عاشقانه است. بله، شما در مورد یک داستان عاشقانه کاملاً درست شنیدید. این در مورد داستان عشق بین خدا و ما است. داستانی هیجان انگیز، پرشور و رومانتیک. خدا همه کارها را می کند تا با ما همراه شود. پدر پسر را می فرستد، یعنی کریسمس، و بعد روح القدس را می فرستند. این پنطیکاست است. همانطور که یک معشوق نمی خواهد لحظه ای بدون دوست خود باشد، می خواهد در افکار، آرزوها و خواسته های خود نزدیک باشد، بنابراین خدا می خواهد در هر کجا که برویم و بایستیم، چه ما جشن بگیریم و چه خوشحال باشیم و چه افسرده، غمگین و ناامید باشیم. او می خواهد با روح القدس خود با ما حرکت کند و نزدیک ما باشد.

برای نمونه یک آپارتمان را مثال می زنم. و این آپارتمان دارای نمایی کاملاً زیبا است. لابی و فضای ورودی نیز بسیار زیبا انجام شده است. سپس شما وارد اتاق نشیمن می شوید که تلاش بسیاری کرده اید که بسیار زیبا جلوه کند. هر بیننده ای باید بتواند فوراً ببیند که ما از نظم و نظافت، سلیقه و فرهنگ برخورداریم. با این حال، ارزش این چنین منطقه ای را ترفییک عمومی مشخص می کند. دوستان و نزدیکان به اتاق های دیگری سرکشی می کنند. بعد از تمامی اینها هر کدام از ما زیرزمینی هم داریم که هیچ کس - حتی خودمان - نمی توانیم داخل آن بگردیم. نه تنها به این دلیل که نظم و پاکیزگی بسیار متفاوت از اتاق نشیمن است. برخی از چیزهایی که در زیرزمین روح ما یافت می شود، واقعاً به بهشت نمی ریزند. نمی خواهم بگویم که هر یک از ما حداقل یک بدن در آنجا دراز کشیده ایم - که بعضی اوقات با ظاهر و شکل سخنان ما یا کارهایی که انجام داده ایم به اندازه کافی نزدیک است. وجدان شخصی شما آنچه را که در آنجا ذخیره شده است - در بعضی موارد برای مدت طولانی - در کینه های مکرر ی که بروز نداده و فرو خورده است، در طمع این و آن، در آرزوها و رویاهایی که با چهره ی منظم شده اتاق نشیمن مرفه مطابقت ندارد، به خوبی ثبت کرده است. که ما می خواهیم این ناهماهنگی در ما بروز نکند.

و آیا خدا می خواهد وارد این خانه شود؟ این بدتر از آن است که وقتی مادر شوهر ناگهان درون خانه بدون اطلاع حضور پیدا می کند. بعد از نگاه کردن به این زیرزمین ، فقط می توانید به سرعت درب انبار را باز کنید و تمام زباله ها را از قبل از پله ها پرتاب کنید - مثل همیشه خیلی عادی - درب آپارتمان را باز می کنید و گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. میهمان غیر منتظره را به اتاق نشیمن راهنمایی می کنید . شاید ما نیز چیزی برای نوشیدن آورده و گفت وگویی مختصری داشته باشیم. اما بعد از مدت مشخصی ، اگر خودش متوجه آن نشود ، ما با آرامش آن را برای میهمان روشن می کنیم که کارهای دیگری نیز داریم. و امیدواریم که او زودتر برود. از این گذشته ، ما نمی توانیم احساس آرام بودن و خوب بودن خودمان را برای مدتی طولانی حفظ کنیم.

بعضی اوقات به نظرم می رسد که ما نیز دوست داریم اینگونه رفتار کنیم. ما او را بارها و بارها در وعده های غذایی خود دعوت می کنیم: "بیا ، پروردگار عیسی ، میهمان ما شو!" ولی هنگامی که ما می خواهیم نوش جان بگوئیم ، احتمالاً او باید به زودی دوباره برود ، در غیر این صورت این حس خوب می تواند آسیب دیده و عوض شود. نه این که ما آداب میزبانی را بلد نیستیم. اما بعضی اوقات مطمئناً خیلی خوب مشود اگر میهمان وجود نداشته باشد - مثلاً اگر زن و شوهر مجبور شوند دعوی بین یکدیگر را بپوشانند ، یا بچه ها ، سعی می کنند در چند دقیقه ای که در کنار هم در کنار یکدیگر می گذرانند به زور ، نمایشی به عنوان یک فرد معقول و منطقی رفتار کنند .

حضور یک میهمان آنجا به اندازه کافی ناراحت کننده خواهد بود. اما خدا نه تنها می خواهد در روح خود ما میهمان باشد بلکه حتی می خواهد با ما حرکت و زندگی کند. و این قرار است انجیل باشد ، خبر خوب؟ تا زمانی که ما فقط به دنبال ایجاد یک احساس خوب برای خدا هستیم ، این فقط ما را به وحشت خواهد انداخت. کرکره ها را در همه جا پایین خواهیم کشید و وانمود می کنیم که هیچ کس در خانه نیست.

اما چرا می خواهیم تظاهر خود را طولانی کنیم؟ ببین ، او از قبل می داند چه انتظاری از تو دارد. پس از همه ، او خانه تو را طراحی کرد و گام به گام ساخت و ساز آن را نظارت کرد. او همچنین گوشه به گوشه و تمام زوایای تاریک خانه تو را می شناسد . شاید بتوانید با نمای گچ کاری منزل خود ، بر همسایگان تأثیر بگذارید. نه بر خدا. او شما را کاملاً می شناسد. و او هنوز هم می خواهد با شما حرکت کند.

شاید بگویید: ترس را به حال خود رها کن! این وحشت می تواند سالم باشد. زیرا شاید بویی که گاهی اوقات زیر درب انبار می کشید ، آنقدر بینی شما را لکه دار کند که سعی کرده اید با اسپری هوا و اتاق آن را بجنجید. زیرا مدتهاست که به زیرزمین خود اعتماد نکرده اید.

اما هنگامی که ترس فروکش کرد ، ممکن است شما هم بشنوید که خدایی که می خواهد با شما حرکت کند ، فقط نمی خواهد اتاق نشیمن شما را اشغال کند ، و شما باید مجبور شوید با اتاق های دیگر کنار بیایید. لازم نیست خود را به خاطر او محدود کنید. بر عکس! ببین ، او هم دست خالی نیست. او هر آنچه را که لازم داری دارد. حتی بیشتر از آن: اگر خودتان به چیزی احتیاج دارید ، اگر چیزی را از دست داده اید یا نمی توانید با چیزی مقابله کنید ، می توانید در هر زمان از او درخواست کنید. او هر فرصتی برای کمک به شما دارد. از این گذشته ، کسی که می خواهد با شما زندگی کند ، کسی نیست جز خالق بهشت و زمین.

بنابراین نیازی به ترس نیست که او گزینه های میزبانی شما را تحت الشعاع قرار دهد. و این عقیده که اگر او در کنار شما باشد ، چیزی از شما کم نخواهد شد ، این کاملاً بی معنی است.

شما همچنین نباید طوری از خداوند بترسید که انگار او یک خبرچین است که می خواهد شما را با تهدید چاقو تحویل دهد . او در هر حال می داند که چه باید بکند . اما او نمی خواهد شیطان، شما را بدست آورد. فقط فکر کنید که او چه راه طولانی و خطرناکی برای رسیدن به درب منزل شما دارد. تصور کنید که به عنوان یک اروپایی غربی مرفه به یک منطقه زاغه نشین بروید، غیر مسلح و پاسی گذشته از شب؟ به هر حال این شخص من نیستم . اما او می دانست که کشته خواهد شد ، ولی با این حال هنوز این راه را برای ما پیمود . او بیش از سه دهه این زمین را پیموده و از تمام امتیازاتی که داشت ، امتناع کرده ، زندگی ما را به کوچکترین جزئیات تقسیم کرده است. بی دفاع مثل گوسفند ، خودش را قربانی کرد . به طوری که فقط او را باور کنیم که او نمی خواهد ما را از بین ببرد. و اکنون او در کنار شما ایستاده و از شما می خواهد که اجازه دهید او با شما زندگی کند.

او نه تنها می خواهد مهمان باشد که دوست دارد کم و بیش از او دیدن کنید ، چه کسی را به مناسبت های خاص دعوت می کنید ، یا کسی که اگر به طور ناگهانی بدون خبر قبلی وارد در خانه شود، دور از انتظار نیست . او همچنین نمی خواهد در اتاق نشیمن روی تخت مهمان یا روی کاناپه قرار گیرد و بعد از آن فقط مورد خدمت قرار گیرد. بلکه او می خواهد در زندگی شما شریک باشد . او در خانه شما کمک می کند ، او حتی با شما به زیرزمین شما می آید و به شما کمک می کند تا مرتب شود. اگر او با شما حرکت می کند ، خانه شما باید خوب و مرتب باشد ، و اگر روزی مجبور شوید از آنجا خارج شوید ، او حتی می خواهد شما را با خود به خانه اش ببرد تا بتوانید برای همیشه با او زندگی کنید.

این ، جماعت عزیز ، داستان عشقی است که در پنطیکاست وجود دارد. با وجود همه درهای بسته و پنجره های بسته ، با وجود همه شکست ها و ناامیدی ، خدا دوباره و دوباره با نرمی و ظرافت اما واضح درب منزل ما را می کوبد و می گوید: مرا بپذیر! و ما هم این را می خواهیم. اما گاهی اوقات ما نمی دانیم چگونه در را باز کنیم. به همین دلیل است که عیسی در اینجا می گوید: "هر که مرا دوست دارد ، سخنان من را حفظ خواهد کرد." اما تنها گاهی اوقات از درون زیرزمین خانه مان نگاه کنیم و او را نمی شناسیم. اگر فقط با چند کلمه با یکدیگر ارتباط برقرار کنیم ، رابطه درست ایجاد نمی شود. زندگی اجتماعی زمانی رخ می دهد که ما کلام او را "حفظ" می کنیم.

او به هر حال کلام خود را حفظ می کند. اما ما نیز باید کلام او را حفظ کنیم ، آن را حفظ کنید. یک عامل دو منظوره در این مورد وجود دارد: از یک طرف ، ما باید با دقت آنچه را که از وی تحویل گرفته شده است ، محافظت کنیم ، از جعل و تحریف محافظت کنیم و آن را منتقل کنیم. این وظیفه کلیسا است ، حتی اگر با آنچه در حال حاضر در جامعه رایج است مغایرت داشته باشد. از طرف دیگر ، ما باید سخنان او را به گونه ای حفظ کنیم و این کار را انجام دهیم. رابطه چگونه باید باشد ، اگر همچنان او را از جلوی در برانیم ، چگونه باید او را بشناسیم و دوست داشته باشیم؟

می توانید در یک ساعت قهوه ای گرم ، یک چت خوب داشته باشید. اما وقتی سوالاتی ایجاد می شود که زندگی ما را به حرکت در می آورد جالب است: چگونه می توانم با این یا آن مشکل کنار بیایم؟ چگونه می توانم با کارهایی که انجام می دهم مقابله کنم؟ اگر بچه ها اینگونه رفتار کنند چه می توانم انجام دهم؟ چگونه می توانم در ازدواج و خانواده ام صلح و آرامش برقرار کنم؟ آنچه من ساخته ام ، چه خواهد شد ، هنگامی که دیگر در آنجا نباشم ، بر من چه خواهد گذشت ؟ با این حال ، این و سوالات مشابه به ندرت در مهمانی های قهوه مورد بحث قرار می گیرد. ما بیشتر آنها را با شخصی که زندگی خود با او صمیمی هستیم در میان می گذاریم و بحث می کنیم - حداقل در بخش عمده و

ما فقط سخنان او را پشت گوش نمی اندازیم بلکه آن را در نظر می گیریم و سعی می کنیم با هم راه حلی پیدا کنیم.

اگر مسیح اکنون با روح خود با ما زندگی کند و در زندگی ما شریک باشد ، ما به سادگی سخنان او را نادیده نمی گیریم. ما ترجیح می دهیم او اوضاع را ببیند و آنچه او فکر می کند و خوب و درست است از آن استفاده کنیم . و شاید ما حتی می توانیم خواسته ها و ایده های خود را کنار بگذاریم تا شادی را برای کسانی که ما را دوست دارند و آنها را نیز دوست داریم به ارمغان بیاوریم. پس از همه ، او باید آپارتمان جدید را دوست داشته باشد. و وقتی اینگونه باشد اساساً احساس راحتی بیشتری داریم، وقتی می توانم آزادانه در همه اتاقها حرکت کنم. به این ترتیب ، همیشه یاد می گیرم که با او گم نمی شوم ، اما این را بدست می آورم که وقتی با او و حرف او درگیر شوم ، زیرا وقتی او در خانه من است ، می توانم به گوشه های تاریک این آپارتمان نیز نزدیک شوم و دیگر نیازی به رفت و آمد در یک فضای محدود نیست. من به وسعت و عمق خود دست می یابم و می توانم در پادشاهی اوسهیم باشم و دیگر نیازی به نگرانی ندارم. اگر دلیلی برای جشن گرفتن پنطیکاست نیست! آمین